

بیانات در دیدار مسوولان دفاتر نمایندگی ولی فقیه در دانشگاه ها - 20 تیر/ 1389

بسم الله الرحمن الرحيم

خیلی خوشامدید برادران و خواهران عزیز! همین طور که فرمودند، زیارت شما دوستان مدتی تأخیر شده. خدا را شاکریم و از جناب آقای محمدیان هم خیلی متشکریم که ترتیب دادند، بحمدالله این ملاقات حاصل شد. وجود مجموعه‌ی روحانی در دانشگاه‌ها، بسیار مسئله‌ی مهمی است. مثل دیگر مسائل مهم، ما به این پدیده عادت کرده‌ایم و اهمیت آن را درست تقویم و برآورد نمیکنیم. شما ملاحظه کنید که بنای دانشگاه در کشور چگونه بوده؛ جهتی که از آغاز برای دانشگاه ترسیم شده بوده است، چگونه بوده؛ نوع دروسی که از جنبه‌ی ارزشی و جهتگیری‌های فکری یک معنای خاصی دارند، چگونه تنظیم شده؛ بعد مقایسه کنید دوران پیش از انقلاب را با وضعیتی که امروز به برکت انقلاب اسلامی و به برکت اسلام در دانشگاه‌های ما از لحاظ حضور روحانیون، فضلا، اهل معرفت و اهل معنا وجود دارد و انسی که اینها با استاد و دانشجو دارند؛ آن وقت می‌بینید چقدر حضور روحانیون معظم و فضیله‌ی محترم در میان دانشجویان و در محیط دانشگاه اهمیت دارد.

وقتی که این اهمیت را ملاحظه کردیم، اولین اثری که باید ایجاد کند، این است که خود ما - یعنی من و شما - که مرتبط با دانشگاه هستیم، این وضع را مغتنم بشمریم، قدر این وضعیت را بدانیم و این نعمت بزرگ را به معنای حقیقی کلمه شکرگزاری کنیم. شکر، شناختن نعمت، از خدا دانستن نعمت و به کار بردن نعمت در آن جایی است که خدا خواسته است؛ این معنای عملی و کامل شکر است. این نعمت را شکر کنید؛ که در این صورت، فهرستی از وظائف و مسئولیتها و تذکرات را متوجه ما میکند.

من برای همین قسمت مقایسه عرض بکنم: قبل از انقلاب، بعضی از روحانیون، از جمله بنده‌ی حقیر با دانشجویها ارتباطاتی داشتیم. این ارتباطات، ارتباطات سازمانی نبود، ارتباطات تشکیلاتی نبود، ارتباطات در مسائل مبارزاتی تند نبود؛ ارتباط فکری و تبیینی بود؛ یعنی جلساتی داشته باشیم که دانشجویها در آنجا شرکت کنند، یا ما احیاناً در جلسه‌ای از جلسات دانشجویی در دانشگاه شرکت کنیم. در آن اوقات، بنده در مشهد جلسه‌ای داشتم که بین نماز مغرب و عشاء برگزار میشد. پای تخته می‌ایستادم و به قدر بیست دقیقه یا نیم ساعت صحبت میکردم. مستمعین هم نود درصد جوان بودند؛ جوانها هم غالباً دانشجو و بعضاً دبیرستانی. یک شب مرحوم شهید باهنر (رحمة الله علیه) مشهد بود، با من آمد مسجد ما. وضعیت را که دید، شگفت‌زده شد. حالا آقای باهنر کسی بود که در تهران با مجامع جوان و دانشجویی هم مرتبط بود. ایشان گفت که من به عمرم اینقدر جمعیت دانشجویی و جوان در یک مسجد ندیده‌ام. حالا توی مسجد ما مگر چقدر جوان بود؟ حداکثر مثلاً سیصد و چهل پنجاه نفر. در عین حال برای یک روحانی روشنفکر مرتبط با جوانها، مثل آقای باهنر، که خودش هم دانشگاهی بود و دوره‌های دانشگاهی را دیده بود و محیطهای دانشجویی را میشناخت و از فعالیتهای مذهبی به‌روز و متجددانه هم مطلع بود، جمع شدن حدود سیصد یا سیصد و پنجاه نفر جوان - که شاید از این تعداد، مثلاً دویست نفرش دانشجو بودند - چیز عجیبی بود و ایشان را دهشت‌زده و تعجب‌زده کرده بود: دویست تا دانشجو یک جا جمع بشوند و یک روحانی برایشان صحبت کند؟! حالا این را مقایسه کنید با وضعیتی که امروز شما توی دانشگاه دارید. دسترسی روحانی فاضل جوان - مثل شما - به محیط دانشگاهی، به دانشجو، به استاد؛ این را مقایسه کنید، ببینید چه فرصت عظیم و گرانبهائی است. این فرصت را باید نگه دارید، این فرصت را باید خیلی مغتنم بشمرید؛ نکته‌ی اصلی این است.

اهمیت این حادثه و پدیده از اینجا هم فهمیده میشود که انگشت اشاره‌ی بسیاری از بدخواهیها و تبلیغات سوء، اتفاقاً به سمت همین محیط دانشگاه است. می‌بینید توی این تبلیغاتی که میشود، یکی از چیزهائی که رویش فشار می‌آورند، مسئله‌ی اسلامی کردن دانشگاه‌هاست، که چرا جمهوری اسلامی میخواهد دانشگاه‌ها اسلامی بشود؛ که یکی از مظاهر اسلامی شدنش همین است.

نکته‌ی دوم در مورد وضع دانشگاه‌های ما و دانشجویان ما و اساتید ما است. من کاملاً موافقم با آنچه که جناب آقای

محمدیان در مورد تفکر دانشجویان و جهتگیری و رویکرد فکری و عقلانی دانشجویان امروز بیان کردند. بعضی فقط روی نقاط منفی نگاه میکنند؛ گاهی هم که ما از دانشگاه و دانشجو و جوان تعریف میکنیم، به خودشان میگویند که لابد اینها از فلان مفسده و فلان اشکالی که وجود دارد، خبر ندارند؛ نه، این مسئله‌ی بی‌خبری نیست؛ ما از بخشهای منفی و از قسمتهای تاریک خیلی هم بی‌خبر نیستیم؛ لیکن طبیعت کار را باید نگاه کرد؛ طبیعت جوان، آن هم دانشجو، آن هم در یک محیط جمعی، آن هم در معرض تبلیغات عجیبی که امروز وجود دارد؛ اغواگری‌هایی که وجود دارد، تأثیرگذاری‌هایی که روی فکر جوان فهمیده‌ی دانشجوی ما وجود دارد. با توجه به اینها، شما نگاه کنید به واقعیت‌های درخشانی که در محیط دانشجویی از لحاظ دینی هست؛ انسان میفهمد که خیلی مهم است. همین مواردی که بیان کردند - این اعتکافها، این نماز جماعت‌ها، این حضورهای فعال در مواقع حساس و در مراکز حساس، این اردوهای جهادی، این فعالیتهای سازندگی - اینها خیلی مهم است.

جوان دانشجوی ما انصافاً امروز بی‌نظیر است؛ اساتید ما هم همین جور. این همه استاد مؤمن، متدین، فعال، علاقه‌مند به سرنوشت دینی و اسلامی کشور و ملت، در کشور ما نه فقط هیچ وقت وجود خارجی نداشته است، بلکه در مخیله‌ی کسی هم نگنجیده است؛ کما اینکه امروز هم در دنیا چنین چیزی وجود ندارد. محیط دانشگاه‌های ما یک چنین محیطی است؛ محیط دین است، محیط اسلام است. البته نه اینکه ما به این اندازه قانع باشیم؛ نه، بحث قانع بودن نیست؛ اما انسان نمیتواند عمیقاً راضی و خشنود نباشد. این، نعمت بزرگ خداست. پس اینها واقعیات است. محیط دانشگاه یک محیطی است حقیقتاً مساعد، حقیقتاً مناسب؛ و با انتظاراتی که از این محیط وجود دارد، حقیقتاً برجسته از لحاظ دینی.

باید انتظارات را در نظر گرفت. توقع از هر محیطی، به یک کیفیتی است. توقعی که انسان از محیط دانشجویی دارد، با توقعی که از محیط طلبگی دارد، فرق میکند. اقتضائاتی که در اینجا هست، عواملی که روی اینجا کار میکند، عوامل تاریخی‌ای که روی اینها کار کرده، اینها همه باید مورد ملاحظه قرار بگیرد تا انسان بتواند یک ارزیابی درستی داشته باشد. پس محیط دانشجویی هم محیط خیلی خوبی است؛ لذا باید از این استفاده کرد. آنچه که به نظر بنده در درجه‌ی اول اهمیت قرار دارد، فکر و دل مخاطبان شماست؛ اولاً فکر، ثانیاً دل. فکر به معنای این است که بایستی بنیه‌ی اعتقادی این جوان را تقویت کنید. جوان در معرض تحویل و تحول است، در معرض تغییر است. مؤثرات، امروز حجم خیلی زیادی در دنیا دارد. بنیه‌ی فکری جوان را باید جوری تقویت کنید که نه فقط متأثر از عوامل سلبی و معارض و معاند نشود، بلکه بتواند بر روی محیط خود اثر هم بگذارد؛ باید بتواند نورافشانی کند، محیط خودش را با مبانی و معارف اسلامی آشنا کند، در این راه پیشقدم باشد، نیروی پیشرو باشد. از لحاظ فکری بایست یک چنین حالتی پیدا کند.

از لحاظ قلبی که ذکر میکنیم، به خاطر این است که برای عروج انسان، بلکه برای ثبات انسان در صراط مستقیم، حقیقتاً فکر به تنهایی کافی نیست. علاوه‌ی بر جنبه‌ی اعتقادی، جنبه‌ی قلبی و روحی لازم است؛ حالت طوع لازم است، حالت خشوع لازم است، حالت ذکر و توجه به خدا برای انسان ضروری است. اگر این بود، خیلی از کمبودها را جبران خواهد کرد. اگر این نبود، قدرت فکری و قدرت استدلال و احتجاج، در بسیاری از مواقع به کمک انسان نخواهد آمد و کمکی به انسان نخواهد کرد. با نصیحت، با موعظه‌ی حسنه، با رفتار خوب، باید دل جوان را نرم کرد؛ او را به خشوع و توسل و توجه و تذکر آشنا کرد؛ نماز را برای او درست تبیین کرد؛ ذکر الهی را برای او درست تبیین کرد. این میشود پشتوانه‌ی آن فکر. اگر این شد، آن وقت آن استقامت فکری دیگر بی‌زوال خواهد بود. در میدان عمل، این لینت قلب، این توجه و تذکر، به درد انسان می‌خورد؛ اوست که انسان را محکم نگه میدارد؛ این چیز لازمی است. این دو چیز را باید در جوان تقویت کرد.

باید کلاس معارف بگذارید؛ معارف متقن با زبان روز، متناسب با فکر دانشجو، متناسب با ادبیات دانشجو بایستی ارائه بدهید؛ اینها کارهای لازم و اجتناب‌ناپذیری است. به لسان قوم حرف زدن، یک مصداقش اینجاست. با زبان دانشجو باید حرف زد. با ادبیاتی که برای دانشجو قابل فهم است، باید حرف زد. ای بسا ادبیاتی است که در یک

محیطی کارساز است، کارآمد است، اما در محیط دیگری کارآمد نیست. این درست مثل اختلاف لغت میماند. واقعاً اختلاف در ادبیات، مثل اختلاف در لغت است؛ مثل این است که انسان در یک محیط فارسی‌زبان بیاید مثلاً گجراتی حرف بزند؛ هیچ کس چیزی نخواهد فهمید. اگر چنانچه انسان با ادبیات محیط جوان و محیط دانشجویی آشنا نباشد، از این ادبیات استفاده نکند، راه ارتباط فکری بسته خواهد شد و تأثیرگذاری کم خواهد شد. پس به لسان قوم بودن خیلی لازم است.

در بخش موعظه‌ی حسنه - که حالا من تعبیر «تربیت» را به کار نمی‌برم، چون تربیت یک معنای اعمی دارد - به نظر من علاوه‌ی بر مسئله‌ی زبان، مسئله‌ی رفتار لازم است. همین «کونوا دعاة الناس بغير السنتمکم» (1) که گفته شده، اینجاست. چیزی که دلها را نرم میکند، بلکه عنادها را به زانو در می‌آورد، آدمهای معاند را به زانو در می‌آورد، رفتار درست است، رفتار خوب است. البته رفتار خوب، شامل اخلاق خوب، تواضع، صداقت در گفتار، صداقت در موضوعگیری، صراحت در بیان حقیقت و بلندنظری نسبت به امور مادی و دنیوی میشود؛ این چیزهایی که نشان‌دهنده‌ی خلوص در عمل است؛ که اگر به توفیق پروردگار ماها واقعاً خلوص در عمل داشته باشیم، طبعاً در رفتار و گفتارمان خودش را نشان میدهد. بنابراین نقطه‌ی اساسی مهم دوم، بهترین راهش همین است: اولاً لسان موعظه و نصیحت - برادرانه، و در مواردی پدرانه و مشفقانه - ثانیاً رفتار و عمل.

یکی از چیزهایی که به نظر من به شما کمک میکند، این چیزی است که در مورد نبی مکرم، امیرالمؤمنین فرمود: «طیب دوار بطنه قد احکم مراهمه و احمی مواسمه». (2) نباید پشت میز و توی اطاق حبس شد. شکل اداری پیدا کردن ما مجموعه‌ی روحانی و مجموعه‌ی آخوند، به نفع ما نیست. هر مسئولیتی هم در هر جا داریم، این حالت طلبگی خودمان، حالت آخوندی خودمان، حالت روحانی خودمان را - که انس با مردم، رفتن میان مردم، گفتن به زبان مردم، شنیدن درد دل مردم است - باید از دست ندهیم.

البته ما هر دو جورش را در بین روحانیون دیده‌ایم. کسانی بوده‌اند که هیچ سمت رسمی و اداری و اینها هم نداشتند، در عین حال رفتارشان با مردمی که با آنها مواجه بودند، مثل رفتار یک آدم اداری، خشک، بی‌انعطاف، بی‌توجه، بی‌محبت و بی‌لبخند بوده است. عکسش را هم دیده‌ایم. کسانی هم بوده‌اند که مسئولیتهای اداری داشتند، اما در همان گوشه‌ای و ضلعی که با مردم تماس پیدا میکردند، رفتار محبت‌آمیز، رفتار پدرانه، رفتار مشفقانه و دلسوزانه با مردم داشتند؛ این خوب است، این درست است. پس این هم یک مسئله است؛ یعنی حبس نشدن مجموعه در قالبهای سازمانی. نه اینکه من با سازماندهی مخالف باشم؛ نه، بدون سازماندهی، بدون تشکیلات، مدیریت امکان ندارد و کار هم پیش نمیرود. نخیر، بنده معتقد به نظم سازمانی هستم؛ اما معتقدم که این نظم سازمانی نباید ما را از هویت خودمان خارج کند. ما در همه صورت روحانی هستیم. بایستی با همان منش روحانی، به شکل روحانی‌ای که در عالم شیعه وجود دارد، مشی کنیم. البته این حالت در مذاهب و ادیان دیگر هم بکلی منتفی نیست؛ یک جاهائی وجود دارد، برای آنها خیلی هم خوب است؛ اما حالا در بین شیعه یک سنتی است. این حالتی که در بین روحانیت شیعه وجود داشته - اینکه با مردم مأنوس است، از مردم مرتزق است، نسبت به مردم مشفق است، دردهای مردم دردهای اوست - این را باید حفظ کنید؛ این چیز خیلی مهمی است.

خوب، اشاره کردند به کارهایی که انجام گرفته است. این کارها بسیار خوب است. توصیه‌ی دیگر من هم این است - البته این توصیه به مجموعه‌ی مدیریتی شماست - که هرچه ممکن است، فعالیتها را به نفع بخش صف، در مقابل ستاد، تعدیل و تنظیم کنند؛ یعنی بیشتر به صف بپردازند تا به ستاد؛ به نیروی داخل میدان بپردازند. نیروی ستاد برای طراحی و تنظیم فکر و ایجاد خطمشی‌های میان‌مدت و بلندمدت و این چیزهاست. در همین حد بایستی ستاد را حفظ کرد. اگر نیروی ستادی توسعه پیدا کند، مشکلات درست خواهد کرد؛ بدنه را سنگین میکند.

به هر حال کار، کار بسیار مهمی است و مجموعه‌ی شما بحمدالله در طول این سالهای متمادی کارهای خوبی کرده است. امیدواریم که خداوند متعال کمک کند، باز هم بتوانید این تلاش مقدس و این جهاد را ان‌شاءالله ادامه دهید. البته حوزه‌های علمیه در پشتیبانی‌های انسانی و علمی برای این مجموعه، حقیقتاً وظیفه‌ی سنگینی دارند. حوزه‌های علمیه مسئولیت دارند، کمااینکه دستگاه‌های دولتی هم مسئولیتهای سنگینی دارند. خوشبختانه در این دولت زمینه

برای شما فراهم است. این را من با آشنائی و اطلاعی که از مجموعه‌های تصمیم‌گیری دارم، عرض میکنم. توی این دوره و در این مجموعه‌ی دولتی، کار برای شما روان است. در بعضی از دولتها به این روانی نبوده؛ بعضی‌ها اصل قضیه را قبول نداشتند، بعضی‌ها کمکهای کمی داشتند. این هم یکی از زمینه‌های شکرگزاری است که بایستی از این نعمت استفاده کرد.

امیدواریم ان شاء الله خداوند متعال همه‌ی شما را موفق بدارد و تأیید کند و ان شاء الله کاری را که میکنید، مقبول پروردگار و مورد رضای حضرت بقیة الله (ارواحنا فداه) باشد و روزبه‌روز هم کار را با کیفیت بهتر و در سطح بالاتری ان شاء الله ارائه کنید.
والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

- 1) مشکاة الانوار، ص 46
- 2) نهج البلاغه، خطبه‌ی 108